

تبیین سیاست خارجی آمریکا در مدیریت تحولات انقلابی - عربی: از سازه‌انگاری تا رویه‌ها و کنش‌های مبتنی بر معناهای بیرونی

الهام رسولی ثانی‌آبادی^۱
استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه یزد

محمود علی‌پور^۲
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت: ۹۲/۰۱/۱۵
تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۴/۲۴

چکیده

سیاست خارجی آمریکا در بحبوحه به وقوع پیوستن تحولات انقلابی عربی، در مسیری از ائتلاف تا یکجانبه‌گرایی رقم خورده است. اساساً اتخاذ این گونه استراتژی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، از یک سو، مبتنی بر معناسازی نرم در منطقه خاورمیانه در قالب حرکت‌های ائتلافی و چندجانبه از جمله بسط صلح، امنیت و هنجارهای اخلاقی جهان‌شمول رخ می‌دهد و از طرف دیگر یکجانبه‌گرایی است که پارادوکس دیالکتیک کنترل اذهان عمومی به منظور تداوم منافع مادی و بسط هژمونی را در رفتار خارجی این کشور آشکار ساخته است. بدین‌گونه، ایالات متحده به منظور مدیریت تحولات انقلابی عربی نیز این رویکرد دیالکتیکی را اتخاذ نموده است. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که اساساً این سبک مدیریت تحولات کنونی منطقه خاورمیانه را می‌توان صرفاً با تکیه بر منابع داخلی شکل دهنده به هویت این کشور تبیین نمود؟ در پاسخ به سؤال فوق، این مقاله به این نتیجه می‌رسد که در کنار توجه به منابع معنایی داخلی شکل دهنده سیاست خارجی دولت آمریکا، بایستی به واکاوی رویه‌ها و کنش‌هایی پرداخت که لزوماً ملهم از منابع معنایی داخلی این کشور نیز نیستند. این پژوهش به لحاظ روشی از یک روش کیفی مبتنی بر تحلیل و توصیف و به لحاظ گردآوری اطلاعات از منابع استنادی (كتابخانه‌ای) و مجازی استفاده کرده است.

واژه‌های کلیدی: سازه‌انگاری، سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، تحولات انقلابی عربی.

1. Rasooli@yazd.ac.ir.

2. Alipourma@yahoo.com.

مقدمه

سازه‌انگاری^۱ یکی از رهیافت‌های مهم نظری روابط بین‌الملل است که با تأکید بر هویت متناسب هر دولت، کش‌گری آنها در عرصه روابط فرامللی را تعریف می‌کند. دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل تنها بر اساس عینیات عملی طرفین، به معنای در نظر گرفتن چگونگی قواعد رفتاری بازیگران مقابل، دست به عمل نمی‌زنند بلکه یک سری قواعد و ملزمات درونی نیز دارند که همچون چراغ راهنمای رفتار و سیاست خارجی آنها را شکل می‌بخشد. سازه‌انگاری به عنوان رهیافت، بر اساس نگاه هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه^۲ خود، بر قوام متقابل کارگزار و ساختار^۳ تأکید و اهمیت ابعاد مادی را در کنار ابعاد معنایی گوشزد می‌کند. بنابراین در این مسیر تصمیمات سیاست خارجی دولت‌ها از یک سو تحت حاکمیت معنای‌ای است که دولت‌ها به ابژه‌های اجتماعی می‌دهند و از سوی دیگر، تحت حاکمیت فهمی که از خود دارند. این امر، هم می‌تواند ملهم از قواعد و معناهای برساننده هویت آن دولت به عنوان کارگزار باشد و هم از قواعد معنایی ساختارها بهره ببرد. اساساً به تعبیر راگی^۴ مهم آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌المللی ایفا می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۳۲۶). از منظر سازه‌انگاران این هویت اجتماعی دولت‌هاست که نهایتاً در تکوین منافع، سیاست‌ها، کنش‌ها و موضع‌گیری آنها در روابط بین‌الملل نقش قوام‌دهنده و مهم دارد. همان‌گونه که اونوف^۵ در کتاب «جهان ساخته ما» می‌گوید: امکان دسترسی مستقیم به جهان وجود ندارد و همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد و همین معنا‌سازی است که به واقعیت جهان شکل می‌دهد (اونوف، ۱۹۸۹: ۱۵۷). بنابراین از مهمترین ویژگی‌های اساسی رهیافت سازه‌انگاری، قواعد، معناها و هویت‌ها و ارتباط آنها با کنش انسانی و ترسیم منافع و سیاست‌های ناشی از آن کنش در عرصه روابط بین‌الملل است.

به لحاظ سطح تحلیل می‌توان نظریه پردازان سازه‌انگار را به سه دسته سیستمی، کل‌گرا و



آژمن مطالعات جهان اسلام
Islamic World Studies Association
جمعیتی در اسناد العالم الاسلامی
فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهشی مطالعاتی جهان اسلام

۵۶

سال سوم،
شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

1. Constructivism.

2. Ontology and Epistemology.

3. Agent and Structure.

4. J. Ruggie.

5. N. Onuf.

سطح واحد^۱ تقسیم کرد. نظریه پردازان سطح سیستمی سطح تحلیل خود را بر نظام بین‌المللی می‌گذارند. ونت^۲ از جمله این نظریه‌پردازان است. از سوی دیگر، نظریه‌پردازانی چون کراتچویل^۳ و راگی، به عنوان سازه‌انگاران کل‌گرا، ساختارها و فرایندهای داخلی و بین‌المللی را دو چهره یک نظام اجتماعی واحد می‌دانند. سازه‌انگاری در سطوح واحد، که کاتزنشتاین^۴ به عنوان نماینده برجسته آن مطرح است، به مطالعه عوامل داخلی تکوین دهنده هویت می‌پردازد (اسمیت^۵، ۲۰۰۱: ۲۳۵). در نگاه کاتزنشتاین، نهایتاً این منابع معنایی سطح داخلی هستند که تحت عنوان هنجارهای شکل دهنده و تنظیم‌کننده، نقش مهمی در قوام بخشیدن به منافع و جهت‌گیری کشورها در نظام بین‌الملل ایفا می‌کنند (بنگرید به: کاتزنشتاین: ۱۹۹۶).

از این مسیر می‌توان به بررسی سیاست خارجی ایالات متحده در قبال تحولات انقلابی عربی پرداخت. از نگاه سازه‌انگاران، رفتار و کنش بازیگران در سیاست بین‌الملل، مبتنی بر هویت‌های اجتماعی ایشان است و به طور دقیق‌تر از نگاه کاتزنشتاین، این امر یک برساخته داخلی است. دولتها از طریق رویه‌های معنایی و گفتمانی در داخل دست به کنش و عمل سیاسی می‌زنند. از این‌رو می‌توان گفت عملکرد ایالات متحده در قبال تحولات انقلابی عربی ناشی از این رویکرد معنایی در داخل جامعه ایالات متحده بوده است و معناها، هنجارها و قواعد داخلی در سطح ملی، سیاست خارجی این کشور را در قبال این تحولات، توسعه بخشیده است. اما نکته ظرفی و حساسی که در پی این تحولات برجسته می‌شود، نقش رویه‌های تاریخی - بین‌المللی^۶ ایالات متحده در چند دهه اخیر در قبال تحولات کشورهای منطقه خاورمیانه بوده است که سطح واحد را نیز با انتقاداتی روبرو می‌کند. اگرچه ایالات متحده در سیاست خارجی سعی بر اشاعه معناها، هنجارها و هویت داخلی خود تحت لوای لیبرال‌دموکراسی داشته است، کنش‌گری این کشور خصوصاً در قبال کشورهای عربی، خلاف این امر را نشان می‌دهد.

-
1. Systemic, Unit-Level, and Holistic.
 2. A. Wendt.
 3. F. Kratochwill.
 4. P. Katzenstein.
 5. S. Smith.
 6. International -historical precedents.

چارچوب نظری سازه‌انگاری

به طور کلی، نقطه عزیمت رهیافت سازه‌انگارانه سیاست خارجی را نقد مفهوم انسان‌اقتصادی بیشینه‌جو می‌دانند که در مرکز تحلیل‌های واقع‌گرایانه و نئولیبرال از سیاست خارجی وجود دارد. در همین رابطه، استرلینگ^۱ معتقد است که از نگاه سازه‌انگاران، کنش‌گر سیاست خارجی، یک کنش‌گر اجتماعی و ایفاکننده نقش است و نه یک کنش‌گر اقتصادی. از این منظر، این کنش‌گران اجتماعی بر اساس هنجارها^۲ و قواعد^۳ که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی و فرهنگی هستند، تصمیم‌گیری می‌کنند. بنابراین این هنجارها و قواعدند که رفتار مناسب را تعیین کرده و در نتیجه، کنش‌گران بر اساس منطق زیبندگی و یا تناسب عمل می‌کنند، نه بر اساس منطق نتایج. به این معنا که رفتار آنها در حوزه سیاست خارجی می‌باشد با ارزش‌ها و هنجارهایی که هویت آنها را تکوین کرده، متناسب باشد. از این منظر، هنجارها تابع منافع کنش‌گر نیست، بلکه این منافع اند که حاصل

1. F. Sterling.

2. Norms.

3. Rules.

تکوینی هنجارها و قواعد هستند (هاوتن^۱، ۲۰۰۷: ۸۹-۸۸). ریتبرگر^۲ نیز بیان می‌کند که در تحلیل سیاست خارجی، بر خلاف منطق خردگرایی، معماهی امنیت^۳ نقطه آغاز تحلیل مناسبات میان دولتها و سیاست خارجی آنها نیست، چرا که دولتها بر اساس هویت خود و همچنین برداشت از محیط دست به انتخاب گزینه‌ای می‌زنند که حتی ممکن است امنیت فیزیکی آنها را به خطر اندازد (Rittberger، ۲۰۰۲: ۴۲).

با این برداشت می‌توان این گونه بیان کرد که رهیافت سازه‌انگاری، در حوزه سیاست خارجی دولتها، به‌دلیل ایجاد قوانین عمومی نیست که برای همه دولتها تحت شرایط امنیتی یکسان صادق باشد؛ چرا که این مکتب در تحلیل سیاست خارجی به جای تأکید بر توزیع توانمندی‌های مادی و یا توزیع قدرت به عنوان یک خصوصیت ساختاری، بر هویت سیال و اجتماعی دولتها تأکید می‌کند، هویتی که ثابت نبوده و در میان دولتها مختلف با توجه به منابع هویتی آنها متفاوت است (فیلیپس^۴، ۲۰۰۷: ۶۳).

نکته بسیار مهمی که در تجزیه و تحلیل سازه‌انگارانه از سیاست خارجی، می‌باشد به آن توجه کرد این است که در نگاه نظریه‌پردازان این مکتب در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولتها در نظام بین‌الملل، می‌توان از سطح تحلیل هنجارهای داخلی، هنجارهای بین‌المللی و یا هر دوی آنها استفاده کرد. این در حالی است که تأکید بر هنجارهای بین‌المللی و یا فرامللی مثل قوانین حقوق بین‌الملل و یا قوانین سازمان‌های بین‌المللی بیشتر می‌تواند شباهت سیاست خارجی دولتها را بیان کند و تأکید بر هنجارهای داخلی نیز می‌تواند بیان کننده تفاوت سیاست خارجی آنها باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۰۶). در همین زمینه به نظر کوبالکوا^۵، متفکران سازه‌انگاری با در نظر گرفتن منابع بین‌اذهنی قوام‌دهنده به هویت، در دو سطح داخلی و بین‌المللی و با مطرح کردن قوام متقابل ساختار و کارگزار، می‌توانند در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولتها به هر دو سطح توجه کرده و از تحلیل‌های یک‌جانبه پرهیز کنند (کوبالکوا، ۲۰۰۱: ۱۰۳-۱۰۵). در ادامه به مهم‌ترین این سطوح پرداخته می‌شود.

-
1. P. Houghton.
 2. V. Rittberger.
 3. Security of dilemma.
 4. A. Philips.
 5. V. Kubalkova.

۱. سطح تحلیل سیستمی

پژوهشگر در سطح تحلیل سیستمی تأکید خود را معطوف به ساختارهای بین‌المللی می‌کند. ونت به عنوان یکی از معروف‌ترین نظریه‌پردازان در حوزهٔ سازه‌انگاری سیستمی، توجه خود را در تکوین هویت، بر هنجارهای بین‌المللی و ساختارهای معنایی نظام بین‌الملل می‌گذارد (ونت، ۱۳۸۶). در سازه‌انگاری ونتی یا سیستمی، بر نقش سازندهٔ تعامل اجتماعی بین‌الملل تأکید می‌شود. از نظر ونت، بازیگران ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و حفظ می‌کنند که نتیجتاً این ساختارها دایرهٔ انتخاب‌ها را محدود می‌کند. زمانی که این ساختارها، منافع و هویت ایجاد شدند، به آسانی تغییر نمی‌کنند، زیرا سیستم اجتماعی برای بازیگران به یک حقیقت عینی تبدیل می‌شود. هویت بازیگران، به علت محرک‌ها و مشوق‌های تثبیت‌شده از طرف سیستم یا محدودیت‌های درونی فرد همچون تعهد به هویت‌های تثبیت‌شده، ثابت نگاه داشته می‌شود (زفوس، ۲۰۰۲: ۳۲۱-۳۲۲). در ایران مطالعاتی بر اساس این سطح تحلیل انجام شده است که از جمله می‌توان به مقاله «تحلیل تئوریک فرهنگ‌های حاکم بر روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس» اشاره کرد که نویسنده‌گان در آن کوشیده‌اند با کاربست نظریه سازه‌انگاری ونتی در تعاملات دو طرف، به فهم و شناسایی ریشه‌های الگوهای همکاری و تعارض دست یابد (جوکار و طوسی، ۱۳۸۹: ۱۷۲-۱۷۱). به طور کلی، در سطح تحلیل سیستمی، دولتها از طریق مشارکت در معانی جمعی و تعامل در محیط اجتماعی سیاست بین‌الملل، ادراکی از نقش خود و نوع نگاه دیگران به خود، پیدا می‌کنند که مبنای تعریف هویت آنها است. همان‌گونه که ونت معتقد است: ساختار بین‌ذهنی نظام بین‌الملل که بر پایه شناخت مشترک است، نقشی بسیار اساسی در ساخت و پرداخت هویت و منافع دولتها دارد (ونت، ۱۹۹۴: ۳۸۵).

۲. سطح تحلیل تلفیقی

دسته دوم سازه‌انگاران، کل‌گرایان هستند که دو دسته از هنجارهای داخلی و بین‌المللی را در تکوین هویت و ایجاد منافع مهم می‌دانند. نماینده‌گان اصلی این دسته از سازه‌انگاران، کراتچویل و راگی هستند که در صدد پل زدن میان دو چشم‌انداز ذکر شده برآمده‌اند. در واقع، این دسته از نظریه‌پردازان قائل به نوعی رابطه قوام‌دهی متقابل میان ارزش‌ها و هنجارهای



جمعیّة دراسات العالم الإسلامي

فصلنامه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های اسلامی جهان اسلام

۶۰

سال سوم،
شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

داخلی و بین‌المللی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۵۳). اونف و برخی سازه‌انگاران کل‌گرا، چون راگی و کراتچویل، بر این اعتقادند که دولت به عنوان یک گروه انسانی در جهان اجتماعی در فرایند برسازی واقعیت، هم از انگاره‌های موجود در نظام بین‌الملل و هم از انگاره‌های موجود در افراد تشکیل‌دهنده خود تأثیر می‌پذیرد. تحول نیز هم ناشی از کنش دولت در عرصه بین‌المللی است و هم ناشی از کنش درونی افراد تشکیل‌دهنده آن به عنوان گروه انسانی (چگنی‌زاده و سیفی، ۱۳۹۱: ۲۲۲). بنابراین در رویکرد کل‌گرا، در نظر گرفتن سیاست خارجی دولت‌ها به صورت جداگانه (یا سیستمی و یا سطح واحد) با نقصان و ضعف رو به رو است.

۳. سطح تحلیل واحد یا ملی

در سطح تحلیل واحد در سازه‌انگاری، تنها رابطه میان اجتماع داخلی و هنجارهای حقوقی داخلی بررسی می‌شود. سطح واحد بر چگونگی امکان تغییرات داخلی و تأثیر این تغییرات بر همکاری‌ها و ایجاد رقابت با یکدیگر اشاره دارد. بر اساس این رویکرد، روند جامعه‌پذیری داخلی می‌تواند به دولت این امکان را دهد که هویت و منافع بازیگران مستقل در سطوح بین‌المللی را که در برابر جامعه‌پذیری دولت (هنجار و ارزش‌های کسب شده ناشی از این فرایند در اجتماع داخل) قرار می‌گیرند دگرگون کند. اساساً روند جامعه‌پذیری در داخل، منجر به این می‌شود که دولت بر بازیگران بین‌المللی که دارای هنجارها و ارزش‌های متفاوتی هستند، توان تأثیرگذاری داشته باشد (محمدنیا، ۲۰۱۱: ۲۸۲). کاترنشتاین، به عنوان یکی از نظریه‌پردازان سازه‌انگار، از این سطح پیروی می‌کند. وی در تکوین هویت دولت‌ها و به تبع آن ایجاد رفتار و کنش آنها، به عوامل درونی تأثیرگذار مثل زمینه‌های هنجاری و گفتمانی داخلی توجه می‌کند. از نظر او هر دولتی شرایط خاص تاریخی و اجتماعی منحصر به فردی را دارا بوده و دارای زمینه‌مندی خاص خود است (هادیان، ۱۳۸۲: ۵۶).

بنابراین کاترنشتاین به عنوان یک سازه‌انگار سطح واحد، با تأکید بر قواعد و هنجارهای داخلی و توصیف آنها به عنوان یک واقعیت اجتماعی،¹ بیان می‌کند که این قواعد و هنجارها با شکل دادن به هویت بازیگران سیاسی، منافع و خواسته‌های این بازیگران را نیز در سیاست خارجی تعریف می‌کنند. وی سپس هنجارهای داخلی را به دو دسته کلی هنجارهای

1. Social Reality

قوام‌دهنده^۱ و هنجارهای تنظیم‌کننده^۲ تقسیم می‌کند و برای هر یک از این هنجارها تعریف خاصی ارائه می‌دهد. از دیدگاه کاترنشتاین، هنجارهای تنظیم‌کننده باعث نوعی از هماهنگی میان منازعات سیاسی درون‌کشوری بر سر تعریف منافع و اهداف سیاست خارجی و همچنین تنظیم‌کننده استانداردهای رفتار مناسب در دستیابی به این اهداف و منافع می‌شوند (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۱۸)، در حالی که هنجارهای قوام‌دهنده، منازعات سیاسی دولت بر سر ارزش‌های هویتی را شکل می‌دهند و بدین ترتیب هویت دولت‌ها را در نظام بین‌الملل بازنمایی می‌کنند، هویتی که شکل‌دهنده منافع و در نهایت رفتار سیاست خارجی است (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۱۹). این در حالی است که میان این دو دسته از هنجار ارتباط تنگاتنگ و به هم پیوستگی خاصی نیز وجود دارد (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۲۰).

کاترنشتاین همچنین با بیان اینکه چگونه هنجارهای تکوینی و تنظیمی در رسانه‌ها، دستگاه‌های بوروکراتیک و همچنین دستگاه قضایی یک دولت خاص، نهادینه می‌شوند (هنجارهای نهادینه شده)،^۳ معتقد است که تأثیر این هنجارها بیشتر بر روی سازمان‌دهی عمل و نوع رفتار سیاست خارجی است، تا اهداف آن عمل و رفتار (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۲۴).^۴ این در حالی است که درون هر کشوری یک رقابت شدید میان بازیگران سیاسی آن کشور در تفسیر هنجارهای شکل‌دهنده به هویت وجود دارد، که هر یک از این تفاسیر در بازتعریف منافع و رفتار سیاست خارجی تأثیر بسزایی دارد (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۲۵).

در تأکید بر منابع بیناذهنی داخلی در شکل‌دهی به هویت و منافع کشورها، کاترنشتاین معتقد است که تجزیه و تحلیل واقع گرایان و همچنین لیبرال‌ها از چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها اگرچه اشتباه نیست، بسیار ناقص است؛ چرا که به نظر او در حالی که واقع گرایان صرفاً به تأثیر توانایی‌های مادی در چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی توجه دارند، لیبرال‌ها نیز اگرچه به تأثیر هنجارها که از نظر آنها «ترجمیات» نام دارد توجه می‌کنند، توجه آنها صرفاً به هنجارهای تنظیم‌کننده است و بدین ترتیب نظریه پردازان لیبرال تأثیر هنجارهای قوام‌دهنده را در شکل‌گیری هویت و منافع دولت‌ها کاملاً نادیده می‌گیرند.

-
1. Constitutive norms
 2. Regulative norms
 3. Institutionalized norms
 4. Styles of action

این در حالی است که سیاست خارجی دولتها و همچنین منافع ملی دولتها صرفاً توسط نیروهای مادی تعیین نمی‌شود و عوامل فرهنگی و اجتماعی در این میان از نقش تعیین‌کننده‌ای برخوردار هستند (کاترنشتاین، ۱۹۹۸: ۲۸).

از جمله طرح‌های مطالعاتی‌ای که بر اساس این سطح تحلیل (واحد) در ایران صورت پذیرفته است می‌توان به مقاله «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» اشاره کرد که به تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و محوریت هویت نظام را در تحلیل رفتارها و دگرگونی‌های آن در عرصه روابط بین‌الملل نشان می‌دهد (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۲۷-۲۰۹). کتاب «هویت و سیاست هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران» با در بر گرفتن بخش‌های مختلفی مانند سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و بازدارندگی منطقه‌ای، بررسی مبانی بیناذهنی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران و هویت جمهوری اسلامی ایران و سازش‌ناپذیری در سیاست هسته‌ای و غیره از منابعی است که سعی بر این دارد تا با اتخاذ رویکردی معنگرا و متمرکز بر هویتی که ایران برای خود تعریف می‌کند، کاربرد این نوع از سطح تحلیل را بیان دارد (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: رسولی ثانی‌آبادی، ۱۳۹۰). مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل ژئوپولویکی جایگاه جغرافیای فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از منظر سازه‌انگاری»، اثری دیگر است که کوشیده است با رویکردی سازه‌انگارانه چگونگی تأثیر جغرافیای متفاوت فرهنگی و تأثیر آن بر ایجاد تضاد در روابط این دو کشور را نشان دهد و به گونه‌ای ملهم از سطح تحلیل واحد بوده است (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: کامران، افضلی و تاجدوزیان، ۱۳۹۱: ۲۵). بنابراین از نظر نظریه پردازان سطح واحد، فرهنگ‌های داخلی، هنجارهای حقوقی در قالب قوانین وضع شده و جغرافیای فرهنگی متفاوت، ارزش‌های اجتماعی و نهایتاً رویدادهای تاریخی، همگی در تکوین هویت و سیاست خارجی دولتها نقش داشته و هدایت گر کنش‌های آنها در عرصه روابط بین‌المللی می‌شود.

این مقاله در واکاوی سیاست خارجی آمریکا و رویکرد این کشور در قبال تحولات انقلابی عربی از سطح واحد سازه‌انگاری بهره می‌برد. اما بداعتنی که این مقاله دارد بررسی ضعف‌های سطح واحد یا ملی است تا بیان دارد که اگرچه در این سطح تحلیل به خوبی می‌توان به نیت‌مندی کنش‌گران در عرصه روابط بین‌الملل دست یافت، این سطح تحلیل برای بررسی رفتار و سیاست خارجی برخی کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا در

دو دهه اخیر کافی نیست و باید برای تحلیل این رویکرد در سیاست خارجی آمریکا، علاوه بر منابع معنایی درونی، منابع معنایی بیرونی خاص آمریکا را نیز در نظر گرفت؛ از مهمترین ویژگی این منابع بیرونی، رویه تاریخی آن و عدم تکوین آن بر اساس هنجارهای بین‌المللی، آنچنان که کل گراها و سیستمی‌ها می‌گویند، است. بنابراین سطح منابع معنایی بیرونی، آن چیزی است که رفتار کنش‌گران (دولت) در عرصه سیاست خارجی را بر اساس آن دسته از هنجارها، قواعد، عقاید و فرهنگ خاص آن دولت در عرصه روابط بین‌الملل در نظر می‌گیرد که به ضرورت نه از قواعد بین‌المللی سرچشم می‌گیرد و نه منطبق با هویت داخلی است؛ می‌توان نام این سطح را رویه تاریخی - هویتی مستقل گذاشت. بنابراین این مقاله نیز چارچوب نظری خود را بر اساس این رویه تاریخی - هویتی استوار می‌سازد.

به طور کلی در سطح تحلیل داخلی یا ملی از سازه‌انگاری، سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی و هویت‌های دولتی همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها شکل می‌دهند، مهم است. این‌ها نوعی جهان‌بینی ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند؛ همان‌گونه که کاتزنشتاین معتقد است هویت داخلی بر رفتارها و تلقی‌های بازیگران اثر می‌گذارد، به‌گونه‌ای که بازیگران در قالب تصورات خود که برآمده از محیط داخلی، اسطوره‌ها، جهان‌بینی‌ها و باورهای عمومی آنها است، وارد عرصه بین‌المللی می‌شوند (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۳).

با توجه به رفتار و رویکرد سیاست خارجی آمریکا در چند سال اخیر، خصوصاً در منطقه خاورمیانه، می‌توان دو سؤال اصلی را مطرح کرد: اول اینکه: آیا رفتار یک دولت از جمله ایالات متحده و رویکرد آن در تعامل با سایر کشورها تنها برگرفته از هویت و محیط داخلی خویش است؟ سؤال دوم نیز این است که: آیا سیاست خارجی یک کشور ضرورتاً تأثیرپذیرفته از هنجارهای بین‌المللی رایج است یا خیر؟ با توجه به رفتار روزمره آمریکا در قبال تحولات منطقه خاورمیانه می‌توان به این دو سؤال پاسخ منفی داد؛ چرا که رفتار این کشور نه ملهم از هویت داخلی این کشور بوده و نه ضرورتاً از هنجارهای بین‌المللی تأثیرپذیرفته است و نمود این امر را در جمله والزر^۱ می‌توان سنجید که معتقد است: «آمریکائیان همواره اذهان عمومی را با فرهنگ مدارا و تساهل^۲ با جهانیان پرورش داده‌اند اما واقعیت خلاف بر این مدعاست چراکه ما آمریکائیان بر سر عراق بمب می‌ریزیم، از اسرائیل پشتیبانی می‌کنیم

1. M. Walzer.
2. Toleration.

و با رژیم‌های سرکوب‌گر عرب مانند عربستان سعودی متحد شده‌ایم. بنابراین چه انتظاری به جز تروریسم و حرکت‌های خشونت‌طلبانه می‌توانیم در منطقه خاورمیانه داشته باشیم؟» (والزر، ۱۳۹۰: ۲۹۰). بنابراین رفتار و رویکرد سیاست خارجی دولت آمریکا در بحبوحه تحولات انقلابی عربی یک نوع دوگانگی رفتاری را نشان می‌دهد که نه با هویت درونی این کشور سازگار است و نه با هنجارهای بین‌المللی منطبق است. بر این اساس، می‌توان گفت که سطح تحلیل داخلی با نقصان رویه‌زومی شود و در عین حال، سطح سیستمی و کل گرانیز قابلیت تحلیل این امر را ندارد. در ادامه، رفتار سیاست خارجی آمریکا با تأکید بر این نکته بیان می‌شود که استراتژی و کنش این کشور در منطقه خاورمیانه مبتنی بر رویه‌های معنایی بیرونی و مستقل و مخصوص به خود آمریکا است و سطح تحلیل واحد به تنها‌یابی در تشریح سیاست خارجی این کشور با نقصان رویکرد است.

عدم تطابق منابع داخلی هویت آمریکا و عملکرد آن در صحنه نظام بین‌الملل

در این مبحث با برترین مهمنامه می‌بریم منابع معنایی و انگارهای داخلی شکل‌دهنده به هویت آمریکا و سیاست خارجی این کشور در صحنه نظام بین‌الملل به بیان این نکته پرداخته خواهد شد که عملکرد این کشور در عرصه بیرونی، به خصوص در مدیریت تحولات انقلابی عربی، با این منابع معنایی تطابق و هم‌خوانی کامل ندارد و دارای اعوجاجات و تنافضات ماهوی و رفتاری است.

۱. سنت آمریکایی: آزادی، استقلال و عدم مداخله

آدامز،^۱ یکی از وزرای خارجه آمریکا در مورد آزادی و استقلال طلبی آمریکائیان می‌گوید: هرجا که آزادی و استقلال مطرح می‌شود، قلب آمریکا و دعای خیر آن را با خود همراه خواهد داشت. ایالات متحده، خواهان آزادی و استقلال برای همگان است و این از درون آمریکا شکل گرفته است. این کشور با استقرار نظام مناسب در قلمرو خود، آرمانی کلی را توصیه خواهد کرد. بنابراین مشخص می‌شود اگرچه این دو مفهوم ریشه در رویه تاریخی داخلی و هویت ملی آمریکائیان دارند و ماهیتاً سیاست خارجی آمریکا را مشخص می‌کنند، تطبیق این امر در شرایط امروزی خاورمیانه این سؤال را به ذهن متبار می‌کند که آیا سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه، آزادی و استقلال را به همراه داشته است؟

1. J.Q. Adams.

۲. فرهنگ تساهل و مدارا با جهان

هویت آمریکایی یک رشته اندیشه‌ها و اصل‌های سراسری مبتنی بر آزادی، مردم‌سالاری، مدارا، تساهل، فردگرایی، مالکیت خصوصی و غیره است که یک نوع هویت فرمانی را شکل می‌دهد و اساس آن بر این است که این هویت باید بر پایه دیگری ناپسندیده استوار گردد (هانتینگتون، ۱۳۸۷: ۶۵). بنابراین اگر سیاست تساهل و مدارا مفهومی رفتاری است^۱ که در اذهان افراد مداراکننده وجود دارد، تساهل و مدارا نیز جزء اساسی فرهنگ آمریکایی در سیاست برون‌مرزی آمریکاست. به تعبیر فورست^۲ «مدارا ظرفیت یا عمل به رسمیت شناختن و احترام به اعتقادات یا شیوه‌های دیگران است؛ حتی اگر ما با آنها مخالف باشیم» (فورست، ۲۰۰۳). اگر آمریکائیان خود را متصدی این گونه رفتار می‌دانند، این نکته در

-
1. R.Hafstadter.
 2. Behavioural.
 3. R. Forst.

رویکرد سیاست خارجی آنها دارای تناقض است. نمونه این تناقض را می‌توان در تصویری که بیل^۱ از کشورهای مخالف و تهدیدکننده هژمونی ایالات متحده ارائه می‌دهد، مشاهده نمود. در این تصویر، عربستان، مصر و رژیم صهیونیستی به عنوان حامیان منطقه‌ای هژمون همواره باید مورد حمایت قرار گیرند؛ چرا که این کشورها همواره خود را در راستای سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا قرار داده‌اند. اما در این تصویر، در خاورمیانه سه کشور به عنوان تهدیدکننده هژمون محسوب شده و باید به هر طریق آنها را از فعالیت باز داشت: لیبی، سوریه و عراق. در این بین ایران نیز به عنوان هژمون منطقه‌ای، باید در رأس دستور کار هژمون قرار گیرد (بیل، ۲۰۰۱: ۹۳). بنابراین باید گفت آمریکائیان خود را منادی و سمبول تساهل رفتاری با دیگران در نظر می‌گیرند و این در هویت داخلی آمریکا امری تعریف شده است. اما باید پرسید: چرا در سیاست خارجی و برخورد با کشورهای خاورمیانه این امر با تناقض رو به رو می‌شود و تساهل و مدارا جای خود را به خشونت و سنتیز می‌دهد؟ این نیز از نشانه‌های دوگانگی رفتار ایالات متحده در قبال تحولات کشورهای خاورمیانه است که گسترش میان هویت داخلی و خارجی ایالات متحده ایجاد می‌کند و نشان می‌دهد آمریکائیان به دنبال قواعد خاص خود هستند، نه قواعد رسمی بین‌المللی و احترام به قواعد دیگران. در عین حال، این هویت نوین، برای آمریکا یک رویه رفتاری بین‌المللی محسوب می‌شود که از نظر سطح تحلیل واحد و نیز سیستمی و کل گرا قابل بررسی نیست.

۳. خدشه واقعیت‌گرایی بر اخلاق

استیل^۲ معتقد است ما آمریکائیان بیش از هر ملت دیگری بر این باور هستیم که سیاست برون‌مرزی بایستی دارای محتوای اخلاقی باشد. اما برای یک ملت چه چیزی نمودگر رفتار اخلاقی است و در چه زمانی امکان مداخله در کار کشور دیگری از دیدگاه اخلاقی وجود دارد؟ این سؤالی است که او در این باب از رویکرد سیاست خارجی آمریکا مطرح می‌کند و بیان می‌دارد که دو گونه توجیه در این زمینه وجود دارد: یکی توجیه اخلاقی و دیگری توجیه خود بهره‌مندی. توجیه اخلاقی، که در درون مرزهای ملی آمریکا به شکل

1. J.A. Bill.

2. R. Steele.

۴. تکثرگرایی یا وحدت

یکی از میراث‌های اجتماعی و تاریخی مهم ایالات متحده آمریکا تکثرگرایی است: هیچ کس حق ندارد عقاید و افکار خود را به نحوی ظالمانه بر دیگری تحمیل کند و همزیستی در کنار دیگری مخالف ما از جمله ضروریات این میراث است. اما عقاید محافظه‌کاران مذهبی که ناشی از تعصب و عوام‌فریبی آنان است با اصول کثرتگرایی شدیداً تعارض دارد. در واقع، آنها از طریق همان عناصری که به نحوی دموکراتیک به مردم تلقین می‌شود یعنی زمینه‌سازی برای جلب نظر اکثریت در مجلس و گذراندن لوایحی که به سود پیشبرد افکار و دسترسی به اهدافشان است، سعی به زدودن این تکثرگرایی می‌کنند (بورک، ۱۳۸۵: ۶۰۸). در واقع، آنها از یک سو منادی لیبرالیسم و تکثرگرایی هستند اما از سوی دیگر هدف وحدت‌گرایانه خود در جامعه و تسلط بر دیگران را دنبال می‌کنند که نافی تکثرگرایی است. این شیوه تفکر خصوصاً بعد از یازده سپتامبر بر دستگاه سیاست خارجی آمریکا حاکم شد و حوادث بعدی در عراق، افغانستان و به صورت روزمره در تحولات انقلابی عربی را زمینه‌ساز شد. آنچه در

هویت نمود می‌یابد، در جایی درست است که مایه رنج سخت و فرون‌تر از اندازه مردمان (سرزمین مورد مداخله) شده باشد: مانند قحطی، آفت و خشکسالی؛ یا در جایی که مردم به علت کشتار همگانی به دلیل تبار و طبقه اجتماعی یا نژاد کشته می‌شوند. در این موارد، قدرت‌های برونوی نه تنها حق بلکه وظیفه دارند دست به مداخله بزنند (استیل، ۱۳۸۷: ۹۰). این در درون فرهنگ آمریکایی اصلی پذیرفته شده است و بنا بر اصل تحلیل واحد باید از پشتیبانی ملت آمریکا برخوردار باشد. اما چگونه می‌توان رفتار و رویکرد آمریکا در کشورهایی چون عراق، افغانستان و سوریه و غیره را بعد از یازده سپتامبر و در بحبوحه تحولات انقلابی عربی توجیه کرد؟ چگونه حمله نظامی به کشوری چون سوریه اخلاق‌پذیر است اما کشورهایی چون قطر و عربستان که به مراتب نظامهای سیاسی اقتدارگرا و سرکوب‌کننده‌تری دارند مورد حمایت رسمی قرار می‌گیرند؟ آیا این نوع مدیریت در خاورمیانه اخلاقی است؟ نگاه اخلاق‌مدارانه داخلی صرفاً برای شهروندان آمریکایی باقی مانده است و محدودیت‌های واقع‌گرایانه برای جلب پشتیبانی آنها را دربردارد و لیکن در سیاست خارجی، نمودی نداشته و آرمان‌پردازی‌های رویه‌ای جای آن را گرفته است (استیل، ۱۳۸۷: ۹۱).

این بین مهم است اولاً نفوذ این تفکر بر سیاست خارجی آمریکا و دوم جداسازی هویت ملی از رویکرد سیاست خارجی این کشور است. آمریکا که خود مدعی تکثرگرایی برای رعایت حقوق دیگری است، وحدانیتی جزم‌گرا را در جامعه خویش و جهان حاکم کرده که با هویت ملی خویش نیز سازگاری ندارد. تجلی این امر را در لیبرالیسم مدرن می‌توان دید؛ آن‌گونه که لیبرالیسم مدرن بازمانده و وارت چپ نوی دهه شصت معرفی می‌شود، به‌مانند فاشیسم زمانی که نهادهای مهم جامعه و از همه مهمتر دانشگاه‌ها را تسخیر کرده است. بنابراین این لیبرالیسم در صدد حاکم کردن روحی وحدت‌گرا است که به مردم تنها اصول خاصی را حاکم می‌کند که برای شان جذابیت دارد و به‌تعبیر ویراز گروه‌های استیلاطلبه یا گروه‌های لیبرال مدرن امروزی سخن می‌گوید (بورک، ۲۱۳-۲۱۲). بنابراین این لیبرالیسم مدرن هویت واقعی را با هویتی کاذب تعویض کرده و ابزار دست محافظه‌کاران می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت آن تبلیغاتی که در سیاست خارجی آمریکا مبنی بر ارائه خیر و منفعت و سعادت همگانی در قالب لیبرالیسم مطرح است نه تنها با هویت داخلی این کشور متضاد است بلکه سعی در ایجاد یک نوع وحدت‌گرایی و سرکوب عقاید و زیستن‌های متفاوت در جهان دارد. به‌طور کلی، آنچه در مورد فرهنگ و هویت آمریکایی گفته شد، به‌گونه‌ای دوگانگی در رفتار سیاست خارجی آمریکا و ضعف سطح تحلیل واحد را نشان می‌دهد. لذا از این مسیر می‌توان انتقادات وارد بر این سطح تحلیل را بیان کرد:

۱. دوگانگی رفتاری در عرصه سیاست خارجی و کسب منافع می‌تواند وجود داشته باشد و این منافع ضرورتاً در تداوم هویت داخلی و پیروی از آن در عرصه کنش‌گری، فراهم نخواهد شد.
۲. می‌توان رابطه تعاملی را بدون در نظر گرفتن هویت داخلی برقرار کرد. به ضرورت این تعامل تحت ظابطه قواعد، ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی هم به وقوع نمی‌پیوندد.
۳. هویت داخلی علاوه بر اینکه می‌تواند تنظیم‌کننده و تکوین‌کننده سیاست خارجی باشد، به همان میزان می‌تواند کارکرد توجیهی داشته باشد.
۴. هویت داخلی می‌تواند به صورت غیرمستقیم در توجیه کنش اصلی در تعامل با دیگری، مورد استفاده قرار گیرد. حال باید دید کدامیں منابع معنایی است که کنش بازیگر را از دیگری تمایز می‌بخشد.

۵. اگرچه تعامل در سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری بر اساس رفتارهای اجتماعی، یعنی تعامل دو بازیگر و نشان دادن ارزش‌ها و هنجارهای خود به دیگری و درس گرفتن از آن صورت می‌پذیرد، این خود می‌تواند ظاهر قضیه باشد، باطن قضیه می‌تواند عدم پیروی از قاعده بازی و تلاش در جهت کسب هژمونی و تفوق بر دیگری باشد.

بنابراین هر آنچه گفته شد ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که سطح تحلیل واحد اگرچه در تشخیص سیاست خارجی دیگری کمک‌کننده است، از شناخت نیت‌مندی دیگری غافل است. این نیت‌مندی به معنای تشخیص دوگانگی رفتار کنش‌گر است. بنابراین پس از بررسی سطح تحلیل واحد در چگونگی تبیین سیاست خارجی آمریکا در قبال تحولات عربی، رویه‌های تاریخی - هویتی مستقل و تأثیری که می‌توانند بر شکل دهی به سیاست خارجی دولت آمریکا داشته باشند تبیین می‌گردد.

رویه‌های تاریخی - هویتی مستقل در شکل دهی به سیاست خارجی آمریکا

در نقدی که بر تحلیل سطح تحلیل واحد رفت، از رویه‌های تاریخی هویتی مستقل سخن گفته می‌شود تا بیان گردد که منابع معنایی و هویت‌هایی که به رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها شکل می‌دهند لزوماً خود را در سطح داخلی ساخته و پرداخته نمی‌کنند، بلکه می‌توانند به عنوان منابع معنایی بیرونی و در عین حال مستقل از ساختار، بر اساس یک رویه تاریخی در رفتار خارجی یک دولت شکل بگیرند. اساساً منابع بیرونی هویت بر اساس رویه تاریخی چند ویژگی دارند:

۱. منابع معنایی بیرونی، هنجارهای خودبهره‌مندی هستند که صرفاً منافع کنش‌گر را تأمین می‌کنند و از هویت، هنجارها و اعتقادات داخلی سود نمی‌جویند و یا اگر بهره‌مند می‌شوند صرفاً پوششی برای تأمین هدف اصلی مخالف با هنجارهای داخلی هستند.
۲. این رویه معنایی در یک پروسه تاریخی تبدیل به یک تجربه رفتاری برای کنش‌گر می‌شود. برای مثال می‌توان، رفتار و رویکرد آمریکا بعد از یازده سپتامبر در قبال کشورهای مورد مداخله را سنجید که در قالب نیاز به دشمن فرضی برای تأمین منافع ملی‌اش تداوم یافت. اگرچه با فروپاشی شوروی این نیاز کم‌رنگ شده و سخت شده بود، یازده سپتامبر فرصت بی‌نظیری برای تداوم این رویه تاریخی بود (یزدانی و واعظی، ۱۳۸۸).

۳. از ویژگی‌های این منابع ذهنی بودن آنهاست. یعنی اگرچه آمریکائیان همواره رویکرد خود را رویکردی دموکراتیک، برابری خواه، مبتنی بر حقوق بشر و غیره معرفی می‌کنند، این‌ها ذهنیت اصلی ایالات متحده را بازگو نمی‌کند، بلکه اقدامات انجام‌شده، نوعی تخریب و خشونت را گسترانیده است که در عین اینکه این آثار عینی و واقعیت‌ها بازتولید رویه کنش‌گر است، اما وی در اذهان عمومی، کنش‌گری قاعده‌مدار و هنجارپذیر معرفی می‌گردد.
۴. از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری این رویه بیرونی، واکنش هژمون (ایالات متحده) علیه هویت‌های دیگر و مخالف او است؛ نمونه موردی: هویت شیعی در منطقه خاورمیانه با محوریت ایران، عراق و حزب‌الله. رویه بیرونی آمریکا بر خلاف تأکیدش بر همکاری‌های متقابل، مبتنی بر تخاصم با شیعیان است. فرهنگ شیعه به‌دلیل برخورداری از مفاهیمی مانند شهادت، ظلم‌ستیزی، سازش‌ناپذیری، مهدویت و انتظار، ایستادگی و مقاومت را فضیلت و افتخاری در شرایط بحرانی می‌داند؛ مثل مسئله هسته‌ای ایران و ایستادگی در برابر غرب (امام جمعه زاده، ابراهیمی و مسعودی نیا، ۱۳۹۲: ۱۲).
۵. منابع معنایی بیرونی به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شوند. منابع مستقیم آن منابعی است که کنش‌گر سعی می‌کند از طریق نفوذ در مجتمع و قواعد بین‌المللی آنها را تأمین کند. در واقع، با بهره گیری از هنجارهای بین‌المللی، هویت و منابع معنایی خود را برجسته‌تر می‌کند. منابع غیرمستقیم آن دسته منابعی هستند که کنش‌گران به صورت غیرمستقیم از طریق فعالیت کنش‌گران دیگر جهت تأمین منبع اصلی رفتاری خود، بهره می‌برند.
۶. منابع هویتی مانند هژمونی بین‌الذهانی، مصرف‌گرایی، مداخله غیرمستقیم و معنایی در رفتار دیگران، رویه مذهبی موجود در رفتارها، فرهنگ لیبرالی و واحد و نفی تکثر‌گرایی، ضدیت با سنت و غیره از جمله منابع ذهنی موجود در سیاست خارجی آمریکا است که نه در قالب هنجارهای بین‌المللی می‌گنجد و نه منبعث از هویت داخلی آمریکا است.
۷. تلاش برای مخفی‌سازی سیاست‌های ارزشی و هویتی خاص و مشروعیت‌بخشی جمعی به این تصمیمات. مسئله هسته‌ای ایران نمونه گویای این ویژگی و رویه متفاوت تاریخی آمریکا است. سخن او باما در باب مسئله هسته‌ای که معتقد است: «ما همواره نشان داده‌ایم که به سهم خود و بر اساس علاقه مشترک خواهان مشارکت با ایران هستیم ولی

در عین حال صبرمان نامحدود نیست»، معنایی عمیق دارد. واژه «ما» نشانگر قطب‌بندی ایدئولوژیک علیه هژمونی آمریکا است و با این بیان از وجهه آمریکا و متحدان دفاع می‌شود. این قرار دادن ما در قبال دیگری^۱ اساساً یک عمل ایدئولوژیک برای تداوم هژمونی است (غیاثیان و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۰) که امری خلاف هویت و ارزش‌های معرفی شده داخلی و متأثر از قواعد بین‌المللی توسط آمریکا است. حکومت‌های استبدادی منطقه خاورمیانه، همچون عربستان، به راحتی در گروه «ما» قرار می‌گیرند و کشورهای دیگر که حضور ایالات متحده را در منطقه محدود می‌کنند، به «دیگری» تعبیر می‌شوند و این اوج تناقض در سیاست خارجی آمریکا است.

رویکرد آمریکا: از رفتارهای دوگانه تا رویه هویتی تاریخی مستقل

رویکرد آمریکا در قبال تحولات انقلاب - عربی و شمال آفریقا را باید بر اساس رویکردی دوگانه بررسی کرد؛ چرا که این رویکرد همواره با حمایت و تقابل صورت پذیرفته است. حمایت از کشورهای اقتدارگرایی چون عربستان و قطر و برخورد با کشورهای دیگر چون سوریه، عراق و ایران. از زمانی که موج تغییر عربی از تونس آغاز شد، ایالات متحده نگرش‌های متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ کرده و عمدتاً در تلاش بوده است تا با همراهی با این موج به مدیریت آن بپردازد و از این طریق مانع آسیب دیدن منافع دوربرد آمریکا شود. به باور برخی، واشنگتن با درس گرفتن از انقلاب اسلامی ایران، که در آن با پشتیبانی از شاه مخلوع و ایستادگی در برابر اراده ملت ایران، دشمنی دائمی ایران و آمریکا را پس از پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد، در این دگرگونی‌ها به هیچ وجه از دیکتاتورها حمایت نمی‌کند تا از تکرار تجربه ایران بپرهیزد (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰). اما از سوی دیگر عملاً از کشورهایی چون عربستان که عملاً دیکتاتوری در آنها مشهود است، حمایت می‌کند. این برخورد دوگانه عملاً نشان‌دهنده این امر است که آنچه در رفتار و رویکرد سیاست خارجی آمریکا اهمیت دارد نه هنجارهای ملی و بین‌المللی، بلکه تلقی خاصی از رفتار است که در اذهان تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا وجود دارد. به اجمال، با بررسی تحولات چند کشور عربی و شمال آفریقا، روشن خواهد شد که رفتار

آمریکا در مدیریت تحولات عربی منبعث از معناسازی بیرونی و رویه تاریخی‌ای است که این رویه رفتاری را شکل بخشیده است.

۱. نمونه موردی: رفتار آمریکا در قبال سوریه

از زمان آغاز بحران سوریه، آمریکائیان همواره اذعان داشته‌اند که در مسائل سوریه دخالت نمی‌کنند و همواره بر حقوق مردم و حق ایشان در تعیین سرنوشت‌شان تأکید ورزیده‌اند، اما از سوی دیگر مشاهده می‌شود که با مخالفان این کشور از در مذاکره وارد شده و نسبت به ارزش‌های بین‌المللی بی‌توجهی نشان داده است. می‌توان با نویسنده اسپانیایی، آلتارس، هم‌عقیده بود که رفتار آمریکا در قبال سوریه و حمایت از مداخله‌جویی‌ها برای رفع بحران، هرگز برای مسائل بشردوستانه نبوده است بلکه همواره پای منافع خویش در میان بوده است. این امر هم با هنجارهای بین‌المللی در تعارض است و هم اخلاق مطرح در درون ایالات متحده را زیر سؤال می‌برد (آلتارس، ۱۳۹۲). اصولاً می‌توان این اقدامات دوگانه را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱. کمک‌های تسليحاتی و نظامی به تروریست‌های سوریه و از سوی دیگر حمایت از راه حل‌های سیاسی برای حل بحران در این کشور.

۲. رد هرگونه فرقه‌گرایی مذهبی و بنیادگرایی از یکسو، و فعال‌سازی گروه‌هایی چون القاعده و طالبان از طریق حامیان منطقه‌ای خویش.

۳. ملاقات مسئولین ایالات متحده با آشوب‌گران سیاسی سوریه از یکسو، و درخواست از مسئولین سوریه جهت افشاء محل دقیق تسليحات شیمیایی خود و حل بحران.

۴. آن‌چه در مسئله سوریه و نوع مدیریت آمریکا مهم به‌نظر می‌رسد، نحوه پیام‌رسانی آمریکاست. آمریکا از یکسو هنجارهایی چون حقوق بشر، اصل عدم مداخله، دفاع مشروع و امنیت بین‌المللی را مطرح می‌کند و از سویه می‌خواهد با اقدامات خود این شرایط را مهیا گردد، اما از دیگر سو، از طریق کمک‌رسانی نظامی، حامیان منطقه‌ای، چون عربستان، قطر و حتی ترکیه، و غیره مانع شکل‌گیری اجماع بر سر مسئله سوریه می‌شود. بنابراین این پارادوکس رفتاری باعث می‌شود که نتوان رویکرد مدیریتی آمریکا در قبال سوریه را به‌خوبی تشخیص داد.

۵. رویکرد آمریکا تداعی‌کننده یک آنارشیسم در نظام بین‌المللی، به‌معنای قاعده‌مند

نبودن رفتار، است؛ چرا که همواره ایالات متحده همان مسیری را رفته که در سال ۲۰۰۳ و حمله به عراق نیز آن را دنبال کرد؛ از جمله اذعان به حمله بدون تصویب قطعنامه شورای امنیت. بنابراین این خود می‌تواند منجر به شکاف در مدیریت آمریکا بر تحولات انقلابی عربی گردد؛ زیرا جنگ طلبی ایالات متحده که تا حدودی نشست‌گرفته از منش نئوکانی^۱ در ایالات متحده است آینده روابط این کشور را با کشورهایی چون روسیه و فرانسه، به عنوان کنشگرانی فعال در سوریه که ممکن است تغییر وضعیت در سوریه را خطری برای خود احساس کنند، تحت تأثیر قرار خواهد داد.^۲

تحولات سوریه نشانگر این وضعیت است که ارزش‌های لیبرال، اختیاری است و با زور و اجبار ساخته ندارد؛ نه مردم سوریه قدرت پذیرش اجبار و زورگویی را دارند و نه جامعه بین‌المللی قدرت پذیرش آن را دارد. در چنین حالتی لیبرال دموکراسی و ارزش‌های لیبرال محور، در تنگنا قرار خواهد گرفت؛ چرا که نه مشروعيت داخلی در درون ایالات متحده را در پی خواهد داشت – و در امتداد آن هویت داخلی را نیز کمتر می‌کند – و نه هویت بین‌المللی این گونه رفتارها را در جهت منافع آمریکا نهادینه خواهد کرد (محمدی فر، ۱۳۹۲). پس مشخص است که رویکرد رفتاری آمریکا یک رویه تاریخی است که خصوصاً پس از یازده سپتامبر شکل گرفته است. این رویه به منظور تداوم هژمونی آمریکا، اگرچه رویکرد مداخله‌جویانه نظامی را کمتر کرده، مداخله‌جویی در سطح وسیع برای ایجاد هنجارهایی که تداوم بخش هژمونی این کشور باشد را افزایش داده است. هنجارهای بین‌المللی مطابق نظر سازه‌انگاران هنگامی مفید است که رفتار همگان را در تعامل‌شان مشخص کند و این حاصل تعاملات اجتماعی بازیگران است. اما رفتار و رویکرد سیاست خارجی آمریکا در قبال سوریه نشان می‌دهد این هنجارسازی نه تنها اجتماعی نیست بلکه تنها منافع دولتی آمریکا را در نظر می‌گیرد و سایر کنشگران نقش تأییدکننده را بازی می‌کنند.

۲. مصر، رویارویی دوگانگی هویتی

رویکرد مدیریتی آمریکا در قبال تحولات اخیر در مصر، اوج دوگانی رفتاری در سیاست خارجی است. به عبارت بهتر می‌توان گفت این موضع اخیر آمریکا در قبال مصر اوج رویارویی هنجارها

1. Neocons.

۲. انگلیس و فرانسه بازیگران سنتی تحولات سوریه هستند و سابقه حضور این دو قدرت به موافقتنامه سایکس – پیکو در سال ۱۹۱۶ برمی‌گردد (محمدی فر، ۱۳۹۲).

تبیین سیاست خارجی
آمریکا در مدیریت ...

و ارزش‌های داخلی ایالات متحده و رفتار بیرونی این کشور است. همان‌گونه که استانلی هافمن^۱ معتقد است: هویت آمریکایی، تولید منحصر به فرد شکل مادی، پراکندگی قومی حاصل از مهاجرت، و شکل ایدئولوژیک آرمان لیبرال دموکراتیک است (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۶۱). از نظر هانتینگتون این وضعیت هویتی خود یک تضاد ذهنی و عینی را در جامعه آمریکائیان اصیل و مهاجر ایجاد می‌کند که رفته رفته منجر به ایجاد بحران هویت در ایالات متحده خواهد شد. او با ترسیم کردن فضای بعد از یازده سپتامبر، خطر داشتن دشمن دائمی برای ایالات متحده را گوشزد می‌کند و اعتقاد بر این دارد که سیاست خارجی آمریکا باید خود را از دامان این تضاد ذهن و عین برهاند. در واقع، تشخیص هانتینگتون این است که سیاست خارجی آمریکایی رفته رفته از آرمان‌های اصیل داخلی و هنجارهای هویتی خود یعنی آزادی، دموکراسی و غیره فاصله گرفته و همان‌گونه که شکاف قومیتی در داخل، آسیب‌پذیری به دنبال خواهد داشت، در سیاست خارجی نیز آمریکا همواره باید آن وجهه را جهت جلوگیری از ضربه حفظ بکند. بنابراین تأمین امنیت سرزمین واحد آمریکا به عنوان آرمان باید نخستین هدف دولت معرفی گردد. او در کتاب «چالش‌های هویت در ایالات متحده» می‌گوید: ایدئولوژی اجباری همان‌گونه که در تجربیات کمونیسم و فاشیسم وجود دارد آسیب‌پذیر است و بحران امنیت در پی خواهد داشت، لذا سیاست خارجی می‌بایست به نحوی تنظیم گردد که دستاورد آن حفظ ایدئولوژی و آرمان باشد نه تضاد شکننده میان عین و ذهن (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۴۶۵). نمونه مصر و رویکرد آمریکا را می‌توان در چنین رهیافتی مطالعه کرد. به نظر می‌رسد آمریکا در ارتباط با مصر دچار همین تقابل ذهنی و عینی شده است؛ زیرا از یکسو، بر ارزش‌های جهان‌شمول خود به عنوان آرمان تأکید و سعی در عینی کردن آن در قالب نظامهای سیاسی منطقه دارد، اما با توجه به رفتار متفاوت کشوری چون مصر که تأثیرگذار بر کشورهای دیگر عربی منطقه است، رخدادهای بعد از انقلاب مصر، آمریکا را در این وضعیت گرفتار کرده است.

۱. از یکسو آمریکا با تأکید بر انتخابات آزاد، حکومت اسلام‌گرای مصر را به رسمیت می‌شناسند اما از طرف دیگر نسبت به اقدامات ارتش هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد و دوباره وارد مذاکره با نظامی‌ها بر سر مسئله مصر می‌شود.
۲. برای ترویج ایدئولوژی دموکراتیک خود، با تکیه بر وضعیت اقتصادی و بحران‌های داخلی

1. S. Hoffmann.

مصر، رویه دموکراتیک خود را کنار گذاشته و کناره‌گیری زودهنگام رئیس جمهور مصر را می‌پذیرد.

۳. تضاد میان هویت ذهنی و عینی آمریکا در قبال تحولات مصر را می‌توان در رویکرد جریان‌های داخلی مصر نسبت به مسائلی چون رژیم صهیونیستی و نوع حکومت مشاهده کرد. از طرفی، جریان‌های اسلام‌گرا در مصر خواهان حکومت اسلامی هستند و از ارزش‌های اسلامی دفاع می‌کنند و در مقابل جریان‌های لیبرال متمایل به حکومت دموکراتیک هستند. اما در این بین باید از شورای نظامیان مورد حمایت آمریکا سخن گفت که نه در طیف اول و نه در طیف دوم قرار می‌گیرند و خواهان نوع دیگری از حکومتند که از یکسو منافع اسرائیل را به خطر نمی‌اندازد و از سوی دیگر موقعیت ایالات متحده را در مصر و منطقه تضمین می‌کند.

بنابراین ایالات متحده نه به ارزش‌های دموکراتیک خود پایبند است و نه قواعد و هنجارهای بین‌المللی از جمله اصل عدم مداخله را رعایت می‌کند. از سوی دیگر، حفظ موقعیت رژیم صهیونیستی از طریق روند چانه‌زنی دوگانه، بر خلاف هنجارها و اصول بین‌المللی است، چون عملاً اصل عدالت و آزادی را زیر سؤال می‌برد. زیرا از یک طرف مردم مصر را با فشارهای سیاسی و اجتماعی روبه‌رو می‌کند و از طرف دیگر وضعیت فلسطین به عنوان مسئله کشورهای خاورمیانه لاينحل باقی می‌ماند. این تضاد میان هویت عین و ذهن نسبت به تحولات مصر، تأثیر خود را بر سایر کشورهای منطقه نیز خواهد گذاشت چون که سلامتی اعراب در کل می‌تواند از روی سلامتی مصر تشخیص داده شود (هیکل، ۱۳۶۰: ۳۴۲).

فرجام مدیریت آمریکایی بر تحولات انقلابی عربی: هویت مادی یا معنوی

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان گفت رویکرد آمریکا در قبال تحولات عربی، بر اساس برسازه‌های مادی و معنوی از هویت داخلی یا بین‌المللی آمریکا شکل نگرفته است، بلکه یک رویه خاص را به وجود آورده است که تنها یک هدف را دنبال می‌کند و آن حفظ وحدانیت سیاسی یا هژمونی ایالات متحده بر امکانات اقتصادی و سیاسی جهان است.

حکام اقتدارگرای عرب تا هنگامی که مصرف‌کننده تولیدات صنعتی آمریکا بوده و سیاست‌های آن را در منطقه دنبال کنند به عنوان نظام‌های خاص، در دایره ترسیم شده ایالات متحده حفظ خواهند شد، چرا که این روند منفعت بالاتری از جمله دسترسی به منابع نفتی و گازی منطقه خاورمیانه را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر، نظام‌های

سیاسی مخالف از جمله کشورهای هدف همچون سوریه، عراق و حتی افغانستان به دلیل نداشتن این سازگاری باید دچار تغییرات عمدۀ سیاسی گردد. این کشورها مانع برای مدرن شدن خاورمیانه محسوب می‌شوند.

در تحلیل سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه، باید نیت اصلی دولتمردان این کشور یعنی جلوگیری از گسترش آموزه‌های اسلام سیاسی و تعمیق یافتن هویت دینی و هنجارهای مذهبی در این کشورها را شناسایی کرد؛ چرا که همواره اسلام را ثابت و ایستاده مخالف با نوگرایی، آزادی و دموکراسی معرفی می‌کنند و آن را «دیگری» ای محسوب می‌کنند که همواره باید با آن در سنتیز بود (ملایی و کافی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). این امر نشان از دوگانگی و رویه رفتاری بیرونی ای دارد که فهم سیاست خارجی آمریکا را پیچیده‌تر می‌کند. از این‌رو باید گفت سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به تحولات انقلابی عربی و برخی کشورهای اسلام‌گرای منطقه همچون ایران، نه بر اساس هویت داخلی آنها یعنی آزادی، برابری و تکثر، و نه بر اساس اصول، قواعد و هنجارهای بین‌المللی، بلکه بر اساس ضدیت تاریخی با هویت‌های دیگر، قابل تحلیل است؛ چرا که آمریکا به عنوان داعیه‌دار لبرالیسم و آزادی، خط مشی متفاوتی نسبت به برخی دولت‌های استبدادی و توتالیت نشان می‌دهد و از سوی دیگر، مشکل آمریکا در ناکارآمدی در مدیریت تحولات انقلابی عربی، هویت‌ستیزی این کشور است که بر خلاف رویه‌های دموکراتیک آن، سعی در مهار و سرکوب اسلام‌گرایی می‌کند (ملایی و کافی، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

می‌توان گفت تضاد میان هویت مادی و معنایی در رویکرد سیاست خارجی آمریکا امری مشخص است که نه از هویت داخلی این کشور سرچشمه گرفته و نه از قواعد بین‌المللی، بلکه مسیر و رویه جدگانه‌ای را ترسیم کرده است که تنها یک منفعت وجود دارد و آن منفعت آمریکائیان است. بنابراین این رویه رفتاری مستقل آمریکا ایجاد می‌کند که دولت هژمون بتواند با تمهیدات و ایجاد سازوکارها، انگیزه‌ها و هنجارسازی مخصوص به خود همه اعضا را در سلسله مراتب قدرت حفظ و کنترل کند و از طریق ایجاد ارزش و هویت خاص خود به سوی هدف اصلی هدایت نماید (قوام، ۱۳۸۸). این روند و رویه هنجاری - رفتاری به خوبی در قبال کشورهای خاورمیانه و خصوصاً کشورهای تحت تأثیر تحولات انقلابی عربی آشکار است.

نتیجه‌گیری

از منظر سازه‌انگاری، به هنگام تبیین رفتار کنشگران، می‌بایست بر متغیرهای غیرمادی و به طور مشخص هنجارها، فرهنگ، هویت و اندیشه‌ها تأکید کرد. در واقع، سازه‌انگاران با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل، دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه داده و بر اهمیت ساختارهای هنجاری و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها تأکید می‌کنند. یکی از سطوح تحلیل از منظر سازه‌انگاری سطح تحلیل واحد است. در این سطح تحلیل اعتقاد بر این است که کنش و رفتار سیاست خارجی یک دولت صرفاً متأثر از هویت داخلی و هنجار و قواعد درونی است. در این سطح تحلیل، با تأکید بر هویت داخلی کشورها و اثرگذاری آن در رفتار سیاست خارجی می‌توان تفاوت سیاست خارجی میان دولتها را درک نمود. سازه‌انگاران سطح واحد با تأکید بر منابع بیناذهنی داخلی در شکل‌دهی به هویت و سیاست خارجی دولتها معتقدند از طریق این هنجارها می‌توان به تبیین و پیش‌بینی سیاست خارجی یک دولت در آینده پرداخت. اما آنچه در این مقاله ارائه شد در نظر گرفتن رویه‌های هویتی - تاریخی مستقل است تا بیان گردد رفتار یک دولت در سیاست خارجی اگرچه می‌تواند ملهم از داخل باشد، می‌تواند فرایند متفاوتی را نیز در عرصه روابط بین‌المللی طی کند. این فرایند هنجاری اگرچه از قواعد داخلی پیروی نمی‌کند، آن‌گونه که سازه‌انگاران سیستمی و کل‌گرا معتقدند نیز از هنجارها و قواعد بین‌المللی تبعیت نمی‌کند بلکه می‌تواند یک کنش، رویه و رفتار خاص و مستقل باشد. در این مقاله سعی شد با در نظر گرفتن رفتار دوگانه آمریکا در قبال تحولات انقلابی عربی، بر اساس این رویه تاریخی هویتی مستقل، به بیان این امر پرداخته شود که رویکرد این کشور در مدیریت این تحولات نه تنها مغایر با هویت ملی این کشور بوده بلکه قواعد بین‌المللی را نیز رعایت نکرده و در رفتار خود یک رویه هویتساز را طی کرده که این روند صبغه تاریخی داشته و یک نوع هویت و یک تاقه جدابافته از هویت داخلی و بین‌المللی بوده است.



۷۸

سال سوم،
شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

کتابنامه

منابع فارسی

استیل، رونالد (۱۳۸۷) در یوجین آر. ویکوپ و جیمز ام. مک کورمیک، سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا، مترجم: جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
امام جمعه‌زاده، سید جواد، علی ابراهیمی و مریم مسعودی نیا (۱۳۹۲) «مؤلفه‌های مذهبی استقلال طلبی در فرهنگ ملی ایران و تأثیر آن در رابطه با آمریکا»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره دوم، صص ۱-۲۷.

آلترس، گیرمو (۱۳۹۲) «ماکیاول و کاربرد زور»، قابل دسترس در: <http://khabarfarsi.com> (تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۰۶/۱۱).

بورک، رابت (۱۳۸۵) در سرشاری به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا، الهه هاشمی حائری، تهران: نشر حکمت.
جوکار، محمدصادق و مهدی طوسی (۱۳۸۹) «تحلیل تئوریک فرهنگ‌های حاکم بر روابط ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۵، صص ۲۰۲-۱۷۱.

چنگی‌زاده، غلامعلی و یوسف سیفی (۱۳۹۱) «ظرفیت انگاره بین‌المللی در تولید قدرت نرم»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال ۴، شماره ۳، ۲۴۲-۲۰۳.

رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۰) هویت و سیاست هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول.

غیاثیان، مریم سادات، زهرا نامور، بلقیس روشن و علی‌اصغر سلطانی (۱۳۹۲) «بازنمایی گفتمان مشروعیت فعالیت هسته‌ای ایران از نگاه آمریکا»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۲۲-۹۷.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸) *روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: انتشارات سمت.
کامران، حسن، رسول افضلی و حمید تاجدوzیان (۱۳۹۱) «تحلیل ژئوپلیتیکی جایگاه جغرافیای فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از منظر سازه‌انگاری»، *فصلنامه جغرافیا*، سال ۱۰، شماره ۳۴، صص ۴۵-۲۵.

کسینجر، هنری (۱۳۸۳) *دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱*، مترجم: ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ دوم.

متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶) «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۷، شماره ۴، صص ۲۳۷-۲۰۹.



۷۹

تبیین سیاست خارجی
آمریکا در مدیریت ...

مرکز تحقیقات استراتژیک (۱۳۹۰). «رویکرد آمریکا به مناقشه خاورمیانه»، قابل دسترس در (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۲/۰۹/۲۰):

<http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=453>

محمدی فر، هادی (۱۳۹۲) «۱۶ دلیل بی اعتباری جنگ آمریکا علیه سوریه»، قابل دسترس در (تاریخ دسترسی ۱۳۹۲/۰۶/۱۸):

www.diplomacy.ir.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۱) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت، چاپ هفتم.
معینی علمداری، جهانگیر و عبدالله راسخی (۱۳۸۹) «روش‌شناسی سازه‌انگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۴، صص ۲۱۴-۱۸۳.

ملایی، اعظم و مجید کافی (۱۳۹۲) «احیای هویت اسلامی و ایدئولوژی تمامیت‌طلب آمریکایی»، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۴۲-۱۲۳.
والزر، مایکل (۱۳۹۰) «عذرتراشی برای تروریسم»، در *عزت‌الله فولادوند، فلسفه و جامعه و سیاست*، تهران: نشر ماهی، چاپ دوم.

ونت، الکساندر (۱۳۸۶) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، مترجم: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

هادیان، ناصر (۱۳۸۲) «از روابط بین‌الملل تا سازه‌انگاری»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۷، شماره ۴، صص ۹۵۰-۹۱۵.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۷) در: یوجین آر. ویتکوپف، جیمز ام. مک کورمیک (گردآوری)، *سرچشم‌های درونی سیاست خارجی آمریکا*، مترجم: جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸) *چالش‌های هویت در ایالات متحده*، مترجم: محمود رضا گلشن‌پژوه و حسن سعید کلاهی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ دوم.

هیکل، محمد حسنین (۱۳۶۰) ایران، روایتی که ناگفته ماند، مترجم: حمید احمدی، تهران: نشر العالم.

منابع انگلیسی

Bill, James A. (2001) "The Politics of Hegemony: The United States And Iran", *Middle East Policy*, Vol.VIII, No 3, p.p. 89-100.

Forst, R. (2010) "Tolerance is a fine art", Interview with the Philosopher Rainer Forst, at: <http://www.goethe.de/enindex.htm>.

- Houghton, P. (2007) "Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Toward a Constructivist Approach", **Foreign Policy Analysis**, Vol 31, 24-45.
- Katzenstein, P. (1998) **Cultural Norms and National Security: Police and Military in Japan**, New York: Cornell University Press.
- Katzenstein, P. (1996) **The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics**. New York: Columbia University Press.
- Kubalkova, V. (2001) **Foreign Policy in a Constructed International Politics in a Construct World**. Armonk: M.E Sharpe.
- Mohammad Nia, Mehdi (2011) "A Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy", **International Journal of Business and Social Science**, Vol. 2 No. 4.
- Onuf, N. (1989) "World of Our Making: Rules And Rule", in: **Social Theory and International Relation**, Clumbia, Sc: University of South Carolina.
- Philips, A. (2007) "Constructivism" in Martin Griffiths", **International Relations Theory for the 21 Century**, London and New York: Routledge, p.p. 60-75.
- Rittberger, V. (2002) "Approaches to the Study of Foreign Policy Derived from International Relations", **Annual Meeting of the International Studies Association**, New Orleans.
- Smith, S. (2001) "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory", in: **Baylis and Smith**, Oxford: Oxford University Press.
- Wendt, A. (1994) "Collective Identity Formation and the International State", **American Political Science Review**, 88 (3): p.p. 384-396.
- Zehfuss, M. (2002) **Constructivism in International Relations: the Politics of Reality**, Cambridge: Cambridge University Press.